



... خریده شده‌اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، بلکه به خون گران بها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح. اول پطرس ۱: ۱۸-۱۹



معمولاً مبلغی که در قبال چیزی پرداخت می‌شود، نشان‌دهنده ارزش آن چیز است. ما گاهی کالایی را می‌خریم که از نظرمان ارزشی کمتر از مبلغ پرداختی در قبالش را دارد و گاهی نیز در نظرمان کالای خریداری شده ارزشی بیشتر از مبلغ پرداختی را دارد. در هر صورت با کمی اختلاف، مبلغ پرداختی معادل ارزش تعیین شده برای آن کالا است. با این تفاسیر، ارزش ما با کمی اختلاف، به اندازه خون مسیح است! ولی آیا واقعاً اینگونه است؟ آیا ما آنقدر ارزشمند بودیم که خدای پدر حاضر شود یگانه پسرش را در راه ما قربانی کند و خودش را بریزد؟

واقعیت این است که ما بی‌نویانی بودیم که در گناهانمان مرده بودیم. افرادی که در ناامیدی برای رهایی از قضاوت خداوند، در انتظار اجرای حکمان، روزها را یکی پس از دیگری سپری می‌کردیم و حتی نمی‌دانستیم که چه عاقبت شومی در انتظارمان است. اتفاقاً کتاب مقدس می‌گوید ارزش ما معادل غضب خداوند بود؛ معادل مرگ ابدی و جدایی همیشگی از حضور پرمهر خداوند و لذت حضور در خانواده ابدی او! پس چه شد؟ چه چیز باعث تغییر این معادله شد؟ چرا به جای مجازات، پاداش دریافت کردیم؟ چه چیزی این مسکین مجرم محکوم را ناگهان به شاهزاده‌ای ثروتمند و عادل بدل کرد؟ این همان معنای فیض است! فیض شگفت‌انگیز و ستودنی خداوند!

فیض یعنی دریافت چیزی که لایقش نبودیم! ما لایق مرگ بودیم ولی خالق آسمان‌ها و زمین، آن قدوس بی‌همتا، به جای مرگ، زندگی در خانه خود را به ما تقدیم کرد؛ زندگی ابدی همراه با او! ما اسیر اربابی بودیم که با بی‌رحمی کامل، برای به انجام رساندن اهداف خود هرگونه سوء استفاده ممکن را از ما می‌کرد و برای مرگ آماده‌مان می‌ساخت. همه ما در این وضعیت زندگی کرده‌ایم و درک رفتارهای ناپسند و سوءاستفاده‌هایش برایمان دشوار نیست. شاید در نگاه اول و در ظاهر اینطور به نظر نیاید ولی همگی این اسارت را تجربه کرده‌ایم. این ارباب، ظاهر همه چیز را براق، زیبا و موجه نشان می‌دهد در صورتی که از درون فاسد، پوسیده و کریح هستند؛ او در حقیقت استاد این کار است! خداوند با پرداخت هزینه رهایی ما، ما را از شر این ارباب که ما را به هر عمل شرم‌آوری مجبور می‌کرد، آزاد ساخت و به قصر مجلل و آرام‌بخش خویش وارد کرد.

ما پس از دریافت این جایگاه که همان پسرخواندگی شاه شاهان است، همچون یک بچه گدای خیابان‌گرد و دزد هستیم که به ناگاه به قصر پادشاه دعوت شده، به عنوان شاهزاده معرفی می‌شود. چنین کودکی مشخصاً رفتاری که شایسته خانواده پادشاه باشد را نمی‌داند و یا آداب معاشرت شایسته دربار پادشاهی را بلد نیست. او عنوان و جایگاه شاهزادگی را دارد ولی باید چگونگی رفتار شایسته این جایگاه را بیاموزد. او دیگر متعلق به سیرت یک دزد خیابان‌گرد نیست بلکه باید راه و روش زندگی در حضور پادشاه را بیاموزد.

پطرس نیز همین موضوع را بیان می‌کند. او می‌گوید که ما از سیرت باطلی که از پدران خود به ارث برده بودیم خریده شدیم و دیگر متعلق به آن نیستیم بلکه به خانواده خداوند تعلق داریم. خون مسیح ما را از اسارت شیطان و به تبع آن از اسارت سیرت باطل او که گناه را در ما به عمل می‌آورد رها ساخته است. پس بیائید او را برای این عشق بی‌بدیل پرستش کنیم و بیاموزیم که در حضور او چگونه باید زیست!

ای پدر آسمانی! درک محبت تو غیر ممکن است چون کارهای تو عجیب است! تفکر راجع به تو نیز فیضی است عظیم و باور نکردنی. ای پدر، من را ببخش که هنوز خواسته یا ناخواسته به ذهنم افکار گناه‌آلود خطور می‌کند. ذهنی که به تو فکر می‌کند باید مقدس باشد! ای پدر، لطفاً من را ببخش و ذهنم را مقدس بساز و کمک کن تا آن را از افکار مقدس تو پر کنم، از کلامت ای خداوند! از تفکر برای یافتن راهی برای بشارت دیگران، یافتن راهی برای نشان دادن محبت تو به اطرافیان، از تفکر به اینکه چطور می‌توان از نگاه تو به دنیا نگریست و با قلب تو دیگران را دوست داشت. ای پدر کمک کن تا از گناه فاصله بگیرم و به شباهت تو درآیم. به نام عیسای مسیح، یگانه منجم دعا کردم ای پدر، آمین!

